

آموزه‌های علم اصول

(ترجمه حلقه اولی شهید صد(۱۰))



مترجم: کمال الدین خدامی

فهرست مطالب

۹	سخن ناشر.....
۱۱	مقدمه
۱۳	دلیل نخست.....
۱۶	دلیل دوم.....
۲۳	دلیل سوم.....
۲۴	دلیل چهارم.....
	بخش یکم: معرفی علم اصول
۴۵	فصل اول) معرفی علم اصول.....
۴۵	مقدمه.....
۴۷	تعريف علم اصول.....
۵۰	موضوع علم اصول.....
۵۱	علم اصول یا منطق علم فقه.....
۵۲	اهمیت علم اصول در عملیات استنباط.....
۵۳	اصول و فقه : نظریه و تطبیق.....
۵۵	تعامل میان اندیشه اصولی و اندیشه فقهی.....
۵۹	فصل دوم) جواز استنباط.....
۵۹	مقدمه.....
۶۰	اجتهاد ممنوع و مذموم.....
۶۳	اجتهاد مجاز و مقبول.....
۶۷	فصل سوم) حکم شرعی و اقسام آن.....
۶۷	تعريف حکم شرعی
۶۸	حکم تکلیفی و حکم وضعی
۶۹	اقسام حکم تکلیفی.....

صدر، محمد باقر، ۱۹۳۱ - ۱۹۷۹ - م.

[دروس فی علم الاصول.فارسی.برگزیده]

آموزه های علم اصول (ترجمه حلقة اولی شهید صدر) مترجم کمال دین خدامی. - قم: جامعه الزهراء(علیها السلام)، ۱۳۸۹.

۱۸۸ ص.

ISBN 978-964-2724-42-0 ۲۵۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. اصول فقه شیعه - قرن ۱۴، الف، خدامی، کمال الدین، مترجم.

ب: عنوان: ج: عنوان: دروس فی علم الاصول . فارسی . برگزیده.

۲۹۷ / ۳۱۲

Bp ۱۵۹ / ۸ / ۴۰۴۲۳

آموزه های علم اصول



نام کتاب: آموزه های علم اصول (ترجمه حلقة اولی شهید صدر)

متوجه: کمال الدین خدامی

ناشر: انتشارات جامعه الزهراء(علیها السلام)

نوبت و تاریخ چاپ: اول - پاییز ۱۳۸۹

شماره: عدد ۲۰۰

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۲۴-۴۲۰-

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

قم - انتشارات جامعه الزهراء(علیها السلام الله علیها)

تلفاکس: ۰۲۵۱-۲۱۱۲۲۳۶

بخش دوم: مباحث علم اصول

۱۱۱.....	۳. اطلاق.....	
۱۱۲.....	۴. ادوات عموم.....	
۱۱۴.....	۵. ادات شرط.....	
۱۱۷.....	فصل دوم) دلیل شرعی لفظی - حجت ظهور.....	
۱۱۹.....	موارد تطبیق حجت ظهور بر ادله لفظی.....	
۱۲۲.....	قرینه متصل و منفصل.....	
۱۲۵.....	فصل سوم) دلیل - اثبات صدور.....	
۱۲۵.....	۱. تواتر.....	
۱۲۵.....	۲. اجماع و شهرت.....	
۱۲۷.....	۳. سیره مبشرعه.....	
	۴. خبر واحد ثقه.....	
	فصل چهارم) دلیل شرعی غیرلفظی.....	۱
۵.....	فصل پنجم) دلیل عقلی.....	
۵.....	بررسی روابط عقلی.....	
	دسته بندی مباحث.....	
	روابط موجود میان احکام.....	
۱۳۸.....	رابطه تضاد میان وجوب و حرمت.....	
۱۴۱.....	آیا لازمه حرمت بطلان است؟.....	
۱۴۳.....	روابط میان حکم و موضوع آن.....	
۱۴۳.....	جعل و فعلیت.....	
۱۴۴.....	موضوع حکم.....	
۱۴۶.....	روابط میان حکم و متعلق آن.....	
۱۴۸.....	روابط میان حکم و مقدمات.....	
۷۳.....	درآمد.....	
۷۵.....	عنصر مشترک میان ادله محرزه و اصول عملی.....	
۷۵.....	حجت قطع.....	
۷۷.....	چرا قطع حجت است؟.....	
	نوع یکم: دلیل های محرز.....	
۸۱.....	مقدمه.....	
۸۳.....	دسته بندی مباحث.....	
۸۵.....	فصل اول) دلیل شرعی لفظی - دلالت.....	
۸۵.....	مقدمه.....	
۸۵.....	وضع و رابطه لغوی.....	
۹۲.....	استعمال چیست؟.....	
۹۳.....	حقیقت و مجاز.....	
۹۳.....	ستعمال یا حقیقی است و یا مجازی.....	
۹۴.....	حقیقت شدن مجاز [وضع تعیینی و تعیی].....	
۹۶.....	سته بندی زبان به معانی اسمی و حرفي.....	
۹۸.....	سیمات جمله.....	
۹۹.....	جمله کامل و جمله ناقص.....	
۱۰۱.....	مدلول لغوی و مدلول تصدیقی.....	
۱۰۴.....	جمله خبری و جمله انشایی.....	
۱۰۶.....	دلات های مورد بحث در علم اصول.....	
۱۰۷.....	۱. صیغه امر.....	
۱۱۰.....	۲. صیغه نهی.....	

نوع دوم: اصول عملی

فصل اول) قاعدة عملی اصلی «اوّلی».....	۱۵۷
مقدمه.....	۱۵۷
فصل دوم) قاعدة عملی ثانوی.....	۱۶۲
فصل سوم) قاعدة منجزیت علم اجمالی.....	۱۶۴
مقدمه.....	۱۶۴
منجز بودن علم اجمالی.....	۱۶۷
انحلال علم اجمالی.....	۱۷۰
موارد تردید.....	۱۷۱
فصل چهارم) استصحاب.....	۱۷۳
حالت سابق یقینی.....	۱۷۴
شک در بقا.....	۱۷۵
وحدت موضوع در استصحاب.....	۱۷۷
خاتمه.....	۱۷۹
تعارض دلیلها.....	۱۸۱
الف) تعارض میان دو دلیل محرز.....	۱۸۱
تعارض میان دو دلیل لفظی.....	۱۸۲
صور دیگر تعارض.....	۱۸۵
ب) تعارض میان اصول.....	۱۸۷
ج) تعارض میان دلیل محرز و اصل عملی.....	۱۸۹

سخن ناشر

طلوع خورشید انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی رهنما نوید بخش تحولات بزرگ و چشمگیر در تمامی عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی بود که در راستای تبلور اقتدار و عظمت مجدد «اسلام ناب محمدی رهنما» تحقق یافت.

انقلاب اسلامی و اندیشه‌های تابناک امام راحل، بعثتی حیاتبخش و خیزشی تاریخ‌ساز در جهت شکوفایی استعدادهای خاموش و فروزش اندیشه‌های فروخته پس از قرن‌ها تاریکی و سکون بود که فرصت‌های ارزنده و مبارکی را در گستره‌ی فعالیت‌های علمی جامعه‌ی اسلامی و بویژه بانوان مسلمان فراهم ساخت. پیش از پیروزی انقلاب، محدود بانوان خوش استعدادی که در محرومیت و مظلومیت، به علم و معرفت دست می‌یافتدند یا فرصتی برای آثار قلمی نمی‌یافندند و یا در اثر موانع بسیار از نشر آن آثار، چشم می‌پوشیدند.

حوزه‌های علمیه خواهران که در دهه‌ی پنجاه به همت بزرگ مردانی چون شهید والامقام حضرت آیت‌الله قدوسی^{ره} در قم پایه‌گذاری شد، درخششی امیدآفرین در فضای تاریک جاھلیت شاهنشاهی و مدنیت مهاجم غربی بود و توانست زمینه‌ساز تجلی استعدادهای درخشنان بانوان در عرصه‌های گوناگون فرهنگ و معارف اسلامی شود. آن نهال با برکت در دهه‌ی شصت و با تأسیس جامعه‌الزهرا^{علیها السلام} همانند درختی تناور و ریشه‌دار بالید و رشد نمود و شاخ و برگ خویش را گسترانید. یکی از آثار پربرکت این شجره‌ی طیّب، صد‌ها مقاله و رسالت علمی است که سالیانه توسط دانش‌آموختگان و پژوهشگران ساخت‌کوش جامعه‌الزهرا^{علیها السلام} تدوین و ارائه می‌گردد.

انتشارات جامعه‌الزهرا^{علیها السلام} امیدوار است بتواند با ارائه آثاری ارزشمند و ماندگار در حوزه‌های گوناگون معارف اسلامی، میراث گرانسنج به یادگار مانده از مجاهدان صحنه دانش و پژوهش را با زبان و قلم روز برای بهره‌مندی نسل نو عرضه نماید، انشاء‌الله.

انتشارات جامعه‌الزهرا^{علیها السلام}

مقدمه^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين.
آموزش و پژوهش در زمینه «علم اصول فقه»، در برنامه‌های رایج حوزوی، دو مرحله دارد؛ یکی مرحله مقدماتی که به آن سطح می‌گویند و دیگری مرحله عالی که خارج نامیده می‌شود.

محور بحث، در دوره مقدماتی، کتاب‌های معینی است که در باره این علم تأليف شده و طلاب آنها را در محضر اساتید شایسته و توانمند می‌آموزند و برای حضور در بحث خارج آمادگی پیدا می‌کنند. در همه حوزه‌های ما روش همگانی این است که کتاب‌های «عالیم»، «قوانین»، «رسائل» و «کنایه» را به عنوان کتاب‌های درسی این دوره بر می‌گزینند؛ و بیش از نیم قرن است که برنامه حوزه‌ها چنین است و تغییر چشم‌گیری در آن پدید نیامده است؛ جز آن که در میان این چهار کتاب، نقش آموزشی

۱. این مقدمه را شهید محمدباقر صدر به عنوان پیش در آمدی بر مباحث هر سه دوره (حلقه) علم اصول نگاشته، و در آن علل نگارش این سه دوره؛ ویژگی‌های آن و نکاتی چند در زمینه شیوه تدریس این سه دوره را بیان کرده است.

کتاب قوانین رفته کمنگ شده و در این اواخر شمار فراوانی از دانش‌پژوهان آن را کنار نهاده و به جای آن کتاب «اصول الفقه» را - به عنوان واسطه میان معالم و دو کتاب رسائل و کفایه - برگزیده‌اند. حقیقت آن است که این چهار کتاب از ارزش علمی ویژه‌ای برخوردارند؛ و همه آنها بر حسب جایگاه تاریخی‌شان کتاب‌هایی نوآور شمرده می‌شوند که هر یک، و لو با تفاوت، در تکامل اندیشه علمی اصول، نقش بسیار زیادی داشته‌اند. انتخاب آنها به عنوان کتب درسی می‌تواند نتیجه این وجه اشتراک باشد که هر یک از این کتاب‌ها هم زمان با تأليف و انتشار، توجه عمیق علماء را نسبت به اهمیت علمی خود و اندیشه‌ها و نکاتی که در بردارد برانگیخته است. علاوه بر آن برخی از آنها، مانند کفایه، از ویژگی‌هایی همچون خلاصه‌گویی در بیان مطالب و فشردگی عبارات برخورداراند.

این چهار کتاب نقشی بسیار بزرگ در این پهنه ایفا کرده، و در گذار نیم قرن هزاران نفر از طلاب با درس و بحث و آموختن آنها به مرحله خارج راه یافته‌اند. در این مجال ما را نرسد جز اذعان به منت بزرگی که صاحبان این کتاب‌ها بر حوزه و حرکت علمی آن دارند و به کار نیک آنان که هر کس که از خوان اندیشه‌های پر بار آنان بهره‌مند شده و از چشم‌های دانش‌هایش سیراب گشته هرگز آن را فراموش نمی‌کند و ما در این فرصت ملتمنانه از مولای سیحان درخواست می‌کنیم که این عالمان بزرگوار و مؤلفان این کتاب‌ها را در رحمت بی‌کران خود غوطه‌ور کرده، بهترین پاداش نیکوکاران را به آنان عطا فرماید.

با این همه، اگر موجبات تحول و بهسازی کتاب‌های آموزشی وجود داشته باشد و بتوان کتاب‌هایی پدید آورد که تأثیر بیشتر و برتری در رشد علمی دانش‌پژوهان و آماده سازی آنان برای ورود به دوره عالی داشته باشد این مهم - یعنی ارزش و نقش کتاب‌های پیش‌گفته - نمی‌تواند مانع تکاپوی ما برای ایجاد چنین تحولی گردد.

از مدت‌ها پیش عواملی چند ما را به اندیشه جایگزینی کتاب‌هایی که به راستی از روش‌ها و شیوه‌های بیان و ویژگی‌های کتاب‌های آموزشی برخوردارند به جای کتاب‌های کنونی وا داشته است. هرچند دلایل و انگیزه‌های این فکر بسیار است؛ ولی می‌توان آنها، را چنانکه در پی می‌آید، در چند علت و دلیل بنیادین خلاصه کرد:

دلیل نخست

این چهار کتاب نماینده و نشان دهنده مراحل گوناگون اندیشه اصولی می‌باشند؛ معالم بیان گر دوره قدیمی علم اصول است؛ قوانین دوره‌ای را نشان می‌دهد که علم اصول به دست شیخ انصاری(ره) و دیگر بزرگان [دوره‌های گذشته] آن را پشت سر گذاشته و پا در مرحله بالاتری نهاده است؛ رسائل و کفایه خود فرآورده اصول حدود صد سال پیش است و علم اصول، بعد از رسائل و کفایه، اندوخته علمی تقریباً صد ساله‌ای از کاوش و پژوهش نسل‌های پی در پی عالمان نوآور را فرا چنگ آورده است. اما دانش به دست آمده از حدود صد سال پیش تا کنون در علم اصول، در خور آن است که اندیشه‌های نو، پدید آورده و روش بحث را در بسیاری از

اینها و دیگر مطالبی که محورهای اندیشه اصولی جدید است دستاورد دوره اخیر است که دانشپژوه مرحله سطح از همه آنها بی خبر می‌ماند و هنگامی که با مباحث خارج رو به رو می‌شود درکی ابتدایی یا متوسط از آنها ندارد و گویی دانشپژوه برای این که از راه کتاب‌های سطح خود را به درس خارج برساند، ناچار است جهش کند و در یک چشم بهم زدن مسافتی را بپیماید که علم اصول، در تکامل تدریجی خود، در کمتر از یک صد سال آن را نپیموده است.

گویا احساس لزوم رتبه‌بندی کتاب‌های آموزشی و سیر آنها از ساده‌تر به پیچیده‌تر، سبب شده است که کتاب‌های درسی از مراحل مختلف اندیشه اصولی برگرفته شود و چون علم اصول زمان صاحب «معالم» ساده‌تر از زمان صاحب «قوانين» و همچنین در این زمان ساده‌تر از زمان تدوین «رسائل» و «کفایه» بوده، تصور کرده‌اند که اگر دستاورد مرحله قدیمی علم اصول را اولین کتاب درسی قرار دهن، و دستاورد مرحله بعدی را کتاب بعدی و به همین ترتیب... این گزینش و چینش، رتبه‌بندی مطلوبی را فراهم می‌سازد.

باید گفت: یک روی این احساس صواب و روی دیگرش خطاست؛ زیرا لزوم رتبه‌بندی کتاب‌های درسی و سیر آن از ساده‌تر به عمیق‌تر، مطلب درستی است؛ ولی درست نیست که این رتبه‌بندی بر گرفته از تاریخ علم اصول و بیان گر سیر تدریجی خود این علم باشد چرا که چنین چیزی دانشپژوه را و می‌دارد که وقت زیادی صرف مطالب و افکاری کند که در علم اصول کنونی جایگاهی ندارد.

مسایل دگرگون سازد و با پیدایی مسلک‌ها و مبانی نو ظهور، اصطلاحاتی نو بسازد. بسیار روشن است که کتاب‌های درسی باید سهمی مناسب از این اندیشه‌ها و تحولات و اصطلاحات داشته باشند، تا دانشپژوه بدون آمادگی قبلی در دوره خارج، ناگهان با آنها رو به رو نشود.

به همین سبب است که محتویات این چهار کتاب درسی، از نظر علمی فاصله زیادی با بحث‌های خارج کنونی دارد؛ در حالی که بحث خارج، فرآورده اندیشه و پژوهش صد سال اخیر را عرضه می‌کند و به اندازه‌ای که در توان استاد باشد، بلندای این دستاورد را می‌نمایاند می‌بینیم تازه‌ترین این کتاب‌ها سیمای کلی علم اصول در زمانی را نشان می‌دهد که نزدیک به یک صد سال از آن گذشته است و نسبت به تمامی اندیشه‌ها و اصطلاحاتی که در گذر این دوره صد ساله پدید آمده خاموش است.

اینها نمونه‌هایی از آن مطالب جدید است:

«نظرات باب تزاحم»؛ «مسلسل جعل طریقت» که میزرای نایینی (ره) با موشکافی‌ها و تفریعات خود - در مسایل «قیام امارات به جای قطع موضوعی» و «حکومت امارات بر اصول» و «برداشته شدن قاعدة قبح عقاب بلابیان با جعل حجیت» - به استواری آن را بنا نهاد؛ اندیشه «جعل حکم به نحو قضیه حقیقی» با آثار گسترش یافته آن به بسیاری از مباحث اصولی مانند بحث «واجب مشروط»، «شرط متاخر»، «واجب مُعلق» و «اخذ علم به حکم در موضوع حکم» و گونه نوین بحث «معانی حرفی» که با آن تصویر شگفت و گنگی که آرای صاحب کفایه به ذهن دانشپژوه می‌آورد، تفاوتی بنیادین دارد.

تدوین درست کتاب‌های آموزشی، با سیر تدریجی مطلوب، به این گونه است که همه آن‌ها، با آن که دوره آموزشی هر یک با دیگری متفاوت است، آخرین افکار و تحقیقات و اصطلاحاتی را که علم اصول به آن دست یافته، عرضه کنند؛ لکن میزان عرضه، در کمیت یا کیفیت و یا هر دو، در هر دوره‌ای با دوره دیگر متفاوت باشد. اختلاف تفاوت در کمیت به این است که شمار نظراتی که عرضه می‌شود متفاوت باشد، به طور مثال از پنج اشکالی که به استدلال به آئه نبأ گرفته‌اند، در دوره نخست، یک یا دو ایراد آورده شود؛ سپس در دوره بعدی شمار بیشتری از ایرادها مطرح گردد. اختلاف در کیفیت نیز یعنی تفاوت در عمق و پیچیدگی نظری که مطرح می‌شود؛ به طور مثال وقتی سخن در باره مسلک جعل طریقت است باید در دوره ابتدایی، به طور ساده و سطحی بیان شود؛ سپس در دوره بعدی، دقیق و موشکافانه مطرح گردد به گونه‌ای که تفاوت میان «تنزیل» و «اعتبار»، روشن شود؛ و آن گاه در دوره‌ای دیگر، این مسأله، به شکل مقایسه آثار و نتایج تنزیل و اعتبار عرضه گردد.

دلیل دوم

این چهار کتاب - با آن که بیش از پنجاه سال کتاب درسی بوده است - از سوی مؤلفان آنها برای این هدف تألیف و تدوین نشده‌اند؛ بلکه غرض از تألیف آنها این بوده که آرا و افکار مؤلف را در مسایل گوناگون اصولی بازگو کنند و میان کتابی که مؤلفش آن را برای آموزش تألیف می‌کند، با

کتابی که آن را می‌نگارد تا ژرف‌ترین و راسخ‌ترین افکار و تحقیقاتی که به آن دست یافته را عرضه کند تفاوت بسیاری است؛ زیرا در صورت اول مؤلف به دانش‌پژوهی مبتدی نظر دارد که در راه شناخت گنجینه‌های این علم و اسرار آن، گام به گام حرکت می‌کند؛ ولی در حالت دوم مؤلف شخصی را که در کمال علمی همانند خود اوست در نظر می‌گیرد و می‌کوشد دیدگاه خود را برای او شرح دهد و از راههای علمی، به اندازه‌ای که برایش میسر است، او را به‌پذیرش آن وادارد. روشن است کتابی که با این نگرش تأليف شده، هر اندازه ارزش علمی و نوآوری فکری داشته باشد، نمی‌تواند کتابی آموزشی باشد. به همین جهت کتاب‌های درسی مذکور با آنکه ارزش علمی والایی دارند، برای چنین کاری مناسب نیستند چرا که آنها برای علما و دانش‌آموختگان تأليف شده‌اند؛ نه برای نوآموزان و دانش‌پژوهان.

از این رو در این کتاب‌ها - و کتاب‌های علمی همانند که برای علما تأليف شده - بنا بر آن بوده که همه مراتب و راههای استدلال و حلقه‌های تفکر در یک مسأله، بیان شود. گاهی برخی از حلقه‌های میانی یا ابتدایی، چون برای عالم روشن بوده، حذف شده است با آنکه حذف آنها سبب گنگی و تاریکی صورت استدلال در ذهن دانش‌پژوه می‌گردد.

برای روشن شدن مطلب به این نمونه توجه کنید:

در باب تعبدی و توصلی در باره «محال بودن اخذ قصد امثال در متعلق امر» بحث کرده و بر اساس آن گفته‌اند: در مرحله امر، تعبدی و توصلی با هم تفاوتی ندارند؛ بلکه آن دو، در مرحله غرض از هم تمایز می‌یابند زیرا غرض امر تعبدی بدون قصد امثال به دست نمی‌آید؛ و در پایان چنین نتیجه گرفته‌اند که به کمک اطلاق امر نمی‌توان توصلی بودن واجب را اثبات کرد.

باید گفت که این گونه بیان، بیان آموزشی نیست. این بیان برای آنکه آموزشی باشد و همه عناصر تشکیل دهنده این استدلال را به ذهن دانش پژوه بیاورد، به افزودن دو عنصر دیگر، که به جهت وضوح حذف شده، نیاز دارد:

یکی آنکه اگر قصد امثال را بتوان در متعلق امر اخذ کرد، می‌توان، همانند قیود دیگر، به کمک اطلاق امر، آن را نفی نمود؛ دیگر آنکه خطاب و دلیل، بر امر و حکم دلالت دارد نه بر ملاک و غرض؛ و تنها در فرض تطابق میان متعلق امر و متعلق غرض است که همواره می‌توان از راه اطلاق متعلق امر، به اطلاق غرض پی‌برد و چون فرض تطابق این دو، مدلل و برهانی نیست؛ پس از این راه نمی‌توان به «اطلاق غرض» دست یافت.

نمونه‌ای دیگر از باب تراحم؛ عمدۀ احکام باب تراحم بر این پایه استوار است که قدرت، شرطِ خودِ تکلیف است نه آنکه فقط در محکومیت و

منجزیت دخیل باشد؛ اما با این همه، از خود این مطلب بحث نشده و آن ارتباط روش نگشته و پوشیده مانده است.

همچنین از چگونگی دلالت مطلق بر اطلاق، به طور مستقیم سخن رفته؛ ولی چگونگی دلالت مقید بر وجود قید در موضوع، به طور مستقل مطرح نشده و از این مطلب تنها به صورت ضمنی - در خلال بحث حمل مطلق بر مقید و کیفیت بر طرف کردن تعارض میان آنها - بحث شده است.

و باز به همین جهت، نکته‌ای که رعایت آن در کتاب‌های درسی لازم است، در این کتاب‌ها رعایت نشده است؛ و آن ارایه گام به گام مطالب، به روش سیر از ساده به پیچیده و از متقدم رتبی به متاخر است، به گونه‌ای که مسئله‌ای که درک حقیقت آن، متوقف بر آگاهی از خصوصیات مسایل دیگری است پس از آن مطرح گردد که آن خصوصیات، پیش‌تر مطرح شده و مورد بحث قرار گرفته باشد.

برای روشن شدن این گفته، به عنوان نمونه، بحث «توقف داشتن عموم بر اجرای اطلاق و مقدمات حکمت در مدخل ارادت» را بنگرید. درک و فهم این مطلب مبتنی بر آگاهی قبلی از «مقدمات حکمت و کار بردا آن» است؛ در حالی که بحث «توقف ...» را در باب عام و خاص می‌آورند، و «مقدمات حکمت» را پس از آن در مباحث مطلق و مقید. و باز از باب نمونه «شرط متاخر حکم» را بنگرید؛ فهم مشکل شرط متاخر و علم به راه حل‌های آن، به مجموعه‌ای از تصورات در باره «واجب مشروط» وابسته است؛ و روش سیر از ساده به پیچیده، اقتضا می‌کند که این مجموعه نظرات

پیش از طرح مشکل شرط متأخر و بحث در باره آن، مطرح گردد؛ در حالی که در کفايه و دیگر کتاب‌ها، کار به عکس است.

نمونه‌ای دیگر؛ فهم «تخيير ميان اقل و اكثر و فرض محال بودن آن»، در فهم كامل و همه جانبه قاعدة «کفایت اوامر اضطراری از احکام واقعی» دخالت دارد. پس هر گاه بعد از شناخت تخيير مذکور، این قاعده مورد بحث قرار گیرد، فهم و تصور آن برای دانش‌پژوه، آسان‌تر خواهد بود.

و باز به همین سبب نکته دیگری که بایسته کتاب‌های درسی است، در این کتاب‌ها رعایت نشده است؛ و آن، از پیش آشنا کردن دانش‌پژوه با مسایل و قواعدی است که از آنها در مسایل دیگر، برای اثبات مدعای و اقامه برهان یا نتیجه‌گیری اصولی، استفاده می‌شود.

[به عنوان نمونه] «اطلاق و مقدمات حکمت» به عنوان دلیلی برای اثبات «دلالت امر بر وجوب» و نیز برای اثبات «دلالت امر بر عینی و تعیینی و نفسی بودن وجوب» و همچنین برای اثبات «دلالت جمله‌های شرطی و غیر آن بر مفهوم» و ... به کار می‌رود؛ ولی کتاب‌های کنونی تا از همه مباحث اوامر و نواهی و مفاهیم گذر نکنند، شناختی از اطلاق و مقدمات حکمت به دانش‌پژوه نمی‌دهند.

یا «احکام تعارض» و در آن میان «قواعد جمع عرفی» را برای حل گونه‌های زیادی از تعارض، میان ادله لفظیه‌ای که با آنها حجت اماره‌ای یا اصلی اثبات می‌شود، به کار می‌برند؛ مثلاً می‌گویند: دلیل وجوب احتیاط بر دلیل برائت حاکم است و یا وارد است، یا دلیل برائت تخصیص خورده است؛ با آنکه هنوز تصورات روشن و نظرات مشخصی را در باره احکام

تعارض و قواعد جمع عرفی - که در پایان مباحث اصول می‌آید - مطرح نکرده‌اند.

یا به نظر اصولیان مسئله «نهی، اقتضای بطلان دارد» در نتیجه‌گیری از بحث «ضد» دخالت دارد؛ زیرا آنان می‌گویند ثمرة «امر به چیزی، اقتضای نهی از ضد آن را دارد»، بطلان عبادت است. و همچنین این مسئله در نتیجه‌گیری از بحث «امتناع اجتماع امر و نهی» دخالت دارد زیرا آنان قایل- اند که ثمرة این بحث نیز، بنا بر قول به امتناع و مقدم داشتن جانب نهی، بطلان عبادت است. با این همه، دانش‌پژوه مسئله «نهی، اقتضای بطلان دارد» را نمی‌آموزد و به شناختی علمی از آن دست نمی‌یابد، مگر بعد از آنکه دو مسئله «ضد» و «امتناع» را پشت سر گذاشته باشد و از این نمونه‌ها فراوان است.

و باز به همین جهت در پی آن نبوده‌اند که ثمرة بسیاری از مطالب را بیان کنند که از خلال آن ارتباط آن مطالب با یکدیگر روشن می‌شود؛ در نتیجه، در بسیاری از اوقات به بیان انواع رابطه‌های موجود میان نظرات اصولی نپرداخته‌اند و تنها مقداری از آن سخن گفته‌اند که برای اثبات یا ابطال مطلبی به آن نیاز داشته‌اند؛ مثلاً درباره معنای حرفی و جزیی و یا کلی بودن آن، بحث کرده‌اند و لکن آن را به «تمسک به اطلاق در معنای حرفی» پیوند نداده‌اند. از این رو، دانش‌پژوهان همواره می‌گویند که کاوش و بررسی معنای حرفی دستاوردهی ندارد. یا از وجوب تخييری و کفايه، بحث تحلیلی کرده‌اند؛ ولی آن را با اثرش - که تمسک به اطلاق یا اصل عملی در

می‌بینیم در نخستین صفحه کفايه اصطلاح «حجیت ظن بنا بر آن که دلالت دلیل انسداد از باب حکومت باشد» به کار رفته با آنکه معنای این اصطلاح، جز در اواسط جزء دوم کتاب بیان نشده است.

دلیل سوم

این دلیل نیز از دامن دلیل پیشین سر بر آورده است که مؤلفان این کتاب‌ها، برای همگنان خود کتاب می‌نوشته‌اند نه برای نوآموزان و حاصل این دلیل آنکه در مرحله سطح، باید آن مقدار از اندیشه علم اصول ارایه شود که با هدفی که برای این مرحله منظور شده هماهنگ باشد. من آن چه را هدف این مرحله می‌دانم، ایجاد شناختی عمومی از علم اصول برای کسی است که می‌خواهد به این مرحله بستنده کند؛ و ایجاد آمادگی انتقال به مرحله خارج برای کسی است که می‌خواهد به درس خود ادامه دهد و هدف مهم‌تر همین است. پس با این حال باید مطالب مطرح شده، به‌گونه‌ای باشد که شناخت کلی حاصل از آن بتواند این آمادگی را پذید آورد؛ و تا حد ممکن پیش‌پیش زمینه فهم دانش‌پژوه را نسبت به مسائلی که در آینده به آموختن آن خواهد پرداخت، فراهم سازد؛ و چنان عمق و دقیقی در او پذید آورد که بتواند افکار دقیق و گسترده و مبانی فکری بلندی را که در دوره خارج با آن رو به رو می‌شود بفهمد و تجزیه و تحلیل کند. روشن است که برای این منظور کافی است که کتاب‌های درسی، ساختار کلی علم اصول را ارایه دهند و لازم نیست بحث را به تفريعات ردۀ دوم بکشند و به دیدگاه‌هایی که در باره آنها وجود دارد پردازنند؛ بلکه وقتی راه‌کارهایی که

هنگام شک در نوع واجب است - مرتبط نساخته‌اند؛ و چنین می‌نماید که گویا بحثی صرفاً تحلیلی است. و نیز به همین جهت، اهتمام نداشته‌اند که بسیاری از نکات و مباحث را در جای درست و مناسب آن قرار دهند و به شکلی که با کلیت و اهمیت آنها سازگار باشد مطرح سازند؛ بلکه آنها را لابه‌لای مباحث، برای حل یک مشکل یا دفع یک توهمند یا در ضمن تطبیق بر برخی موارد، آورده‌اند. روشن است که دانشمند کار آزموده، در این میان، می‌تواند به جایگاه درست هر نکته‌ای پی ببرد و حدود و ویژگی‌های در خور آن را در یابد؛ ولی دانش پژوه، به ندرت از چنین توانی برخودار است؛ در نتیجه، او این نکات و مطالب را جدا و گسترش از هم می‌بیند، و آن‌ها را مفاهیمی محدود و بسته می‌یابد. نمونه آن را در ارکان چهارگانه منجزیت علم اجمالی - که در دوره دوم آن را آورده‌ایم - ببینید. کتاب‌هایی که در باره آن سخن می‌گویند، هنگامی که به منجزیت علم اجمالی می‌پردازنند، ارکان منجزیت را در قالب فنی و فراگیر آن بیان نمی‌کنند؛ بلکه برای موارد جزیی تنبیهاتی می‌آورند که در خلال آنها، این ارکان به طور ضمنی اثباتاً یا نفیاً، بر موردن تطبیق می‌شود. در چنین حالتی دانش‌پژوه غالباً به تصویری مشخص و شناختی روشن از پیکره منجزیت علم اجمالی، همراه با قواعد و ارکان آن، دست نمی‌یابد.

و باز به همین دلیل، بنا نداشته‌اند از به‌کارگیری اصطلاحاتی که هنوز معنا نشده خودداری کنند؛ زیرا روی سخن در این کتاب‌ها، با دانشمند است نه دانش‌پژوه؛ و دانشمند از آغاز بر این اصطلاحات تسلط دارد. از این رو،

دانش‌پژوه در این مرحله به آن دست می‌یابد، می‌تواند به او کمک کند که در دوره خارج نزد استاد به این تفریعات پردازد، بهتر است به طور کلی آنها را به بحث خارج واگذارند.

بنابراین، به نظر ما آن چه برای این مرحله مهم است، آن است که دانش‌پژوه به تصور و شناخت عمیق گونه‌ای از «احکام ظاهری»، راه جمع میان آنها و «حکم واقعی»، تفاوت میان «امارات» و «اصول»، سخن مجعلول در ادلۀ حجیت و اثر آن در ابواب مختلف مانند باب «حکومت اماره بر اصل»، «حکومت استصحاب بر برائت» و «نشستن اماره به جای قطع موضوعی»، دست یابد؛ زیرا این افکار در ساختار کلی علم اصول نقش اساسی دارند ولی در قلمرو هدف سطح نیست که دانش‌پژوه در باره مسایلی همچون «حاکم بودن استصحاب عدم تذکیه بر اصل برائت» احاطه علمی پیدا کند، و از این راه به بحث ژرف و گسترده در باره خود «استصحاب عدم تذکیه» و موارد جریان آن در شباهت موضوعی و حکمی، وارد شود؛ تا چه رسید به مباحث حاشیه‌ای که این کتاب‌ها به آن پرداخته‌اند؛ همچون گریز زدن به «قاعدۀ لا ضرر و لا ضرار» و مانند آن؛ و یا پرداختن به نقل اقوال، ذکر ادلۀ و بیان هر نقض و ابرامی - که چیزهایی است فراتر از نیاز این دوره -، تا آن جا که اقوالی که شیخ در رسائل در باره «استصحاب» بر شمرده، و در باره هر یک به طور گسترده بحث کرده، به چهارده قول رسیده است.

دلیل چهارم

شیوه به کار رفته در نگارش و پیرایش مسایل، و تعریف هر مساله با عنوان‌های به جا مانده از روزگار گذشته علم اصول، شیوه‌ای نیست که

بتواند به درستی واقعیت کنونی - علم اصول - را نشان دهد؛ زیرا علم اصول در خلال گسترش کمی و کیفی تدریجی خود، از روزگار وحید بهبهانی (ره) تا کنون، ضمن بررسی و حل مسایل قدیمی اصول، قضایای تازه زیادی را مطرح کرده است. بسیاری از این قضایا، هم از جهت فنی و هم از بعد عملی، اهمیتشان بیش از بخش مهمی از آن مسایل قدیمی است. با این همه، همیشه این قضایا در پرتو مسایل قدیمی رنگ باخته و جز به عنوان مقدمات یا مطالب حاشیه‌ای آن مسایل، مطرح نشده‌اند.

در این زمینه می‌توانید «مباحث عقلی» را بنگرید که در بخش اول کفایه با عنوان‌های بحث در باره «ملازمه میان وجوب یک چیز و وجوب مقدمۀ آن» و «ملازمه میان امر به یک چیز و نهی از ضد آن» و ... آمده است. این عناوین به این جهت که قدیمی و میراث علم اصول‌اند، مسایل مورد بحث را به خود اختصاص داده‌اند؛ با آنکه در درون این مسایل، در باره بسیاری از قضایای عقلی مهم بحث می‌شود که بدون عنوان مانده‌اند و گویی صرفاً بحث‌هایی مقدماتی یا حاشیه‌ای هستند.

«ممکن یا محال بودن شرط متأخر»، «ممکن یا محال بودن واجب معلق»، «ضرورت تقدیم تکلیف به عدم اشتغال به مزاحم»، «عدم جواز تضییع مقدمات مفوته» و قضایای دیگری مانند اینها، به عنوان بخش‌هایی از مباحث آن عناوین قدیمی باقی مانده‌اند با آنکه هر یک از آنها، هم از جهت فنی و هم از جهت داشتن ثمرة اصولی، بحث اصولی مهمی را سامان می‌دهند؛ و اهمیتشان از آن مسایل قدیمی کمتر نیست، بلکه ممکن است بیشتر باشد.

به طور مثال عالمان اصولی در چگونگی بیان ثمرة بحث «ملازمه میان واجب یک چیز و وجوب مقدمه آن»، سرگردان مانده‌اند، با آن که تنها در پی اثبات ثمرات عملی روشن بوده که آنان به نظراتی در باره «واجب معلق» و «شرط متأخر» و مانند آن رسیده‌اند؛ ولی با این همه، تمامی این نظرات را در چنین مسأله‌ای گرد آورده‌اند که نمی‌دانند چگونه ثمرة عملیش را بیان کنند. و به همین جهت ارزش آن افکار و نتیجه عملی آن برای دانش‌پژوهان ناشناخته مانده به گونه‌ای که بسیاری از آنان گسترش بحث در باره این مسأله را – که روشن نیست ثمرة عملی داشته باشد – کاری بیهوده می‌دانند که هیچ توجیهی ندارد.

بلکه بسیاری از اوقات این گونه گردآوری نظرات در یک جا، سبب برداشت‌های نادرست می‌شود. مثلاً مسأله پیچیده «مقدمات مفوته» و وجوب تحصیل آن، در ضمن بحث «وجوب غیری» آمده و فرع «تبیعت وجوب غیری از وجوب نفسی در اطلاق و اشتراط» قرار گرفته است. این امر، وجود ارتباط میان آن دو را به ذهن می‌آورد با آنکه، ما چه به وجوب غیری قایل شویم یا نه، مشکل مقدمات مفوته مشکلی است پا بر جا که باید برایش چاره جویی شود، و قانون اصولی آن روشن گردد. و این مسأله، به مسؤولیت مولوی در مقابل مقدمه مربوط می‌شود؛ و آن مسؤولیتی است که بی‌تردید وجود دارد و بدون شک، تابع فعلیت وجوب نفسی است؛ خواه این مسؤولیت، مسؤولیت عقلی محض و از پی‌آمدهای حرکیت وجوب نفسی باشد، یا در بردارنده چیزی باشد که آن را «وجوب غیری» می‌نامند.

اینها مهم‌ترین دلایلی است که ما را و می‌دارد که به‌طور جدی به طرح تغییر کتاب‌های درسی کنونی بیندیشیم؛ و باور کنیم که آنها، با آنکه رتبه علمی و تاریخی والایی دارند، برای تدریس مناسب نیستند.

البته در سه دهه اخیر، تلاش‌هایی برای ایجاد تغییر و تحول در کتاب‌های درسی، صورت گرفته است. دستاوردهای تلاش‌ها کتاب «مختصر الفصول» به عنوان جایگزین «قوانين»، و کتاب «الرسائل الجديدة» خلاصه «رسائل» و به عنوان جایگزین آن، و کتاب «أصول الفقه» به عنوان واسطه میان کتاب «معالم» و دو کتاب «رسائل» و «کفایه» است.

اینها کارهایی در خور تقدیر و نشان دهنده تلاش‌هایی خالصانه در این راه است؛ و در این میان، کار سوم از این رو که تألیفی است مستقل و صرفاً خلاصه کردن کتابی نیست، از استقلال و اصالتی بیش‌تر برخوردار است اما با این همه، به علی‌چند، این کتاب نیز جواب‌گوی نیاز کنونی نیست:

یکی آنکه نمی‌توان در دوره سطح، به جای همه کتاب‌های درسی اصولی، به این کتاب اکتفا کرد؛ و چنانکه از شیوه نگارش آن پیداست، به این منظور تدوین شده که مرحله‌ای میان «معالم» و دو کتاب «رسائل» و «کفایه» باشد. روشن است که این کار بیشتر به پیشه‌کاری می‌ماند؛ زیرا این کتاب هر چند بیشتر کوشیده است که افکار نوین در علم اصول را – در حد توان علمی مؤلف – در دسترس دانش‌پژوه بگذارد، لکن وقتی در مرحله میانی جای می‌گیرد وضع را آشفته می‌کند چرا که دانش‌پژوه با معالم شروع می‌کند تا افکار اصولی و روش‌های بحث این علم، در صدها سال پیش، را

بخواند؛ سپس ناگهانی و به کمک نیروی توانمندی، از آن مرحله منتقل می‌شود تا در اصول الفقه با افکار نوین اصولی رو به رو شود که بیشتر از مکتب محقق نائینی (ره) و گاهی از تحقیقات محقق اصفهانی (ره) سرچشم‌گرفته است؛ و پس از آن - با فرض آن‌که دانش پژوه این افکار را فهمیده - گامی به عقب بر می‌گردد تا در رسائل و کفایه با افکاری قدیمی‌تر رو به رو شود که خیلی از آنها، در مرحله پیشین، مورد مناقشه قرار گرفته و افکاری استوارتر، جای بسیاری از آنها را گرفته است. این کار، سیر علمی دانش پژوه در دوره سطح را آشفته می‌کند و او را از حرکت در مسیر صحیح باز می‌دارد.

دیگر آنکه اصول الفقه هر چند، نمای کلی علم اصول را به گونه‌ای دگرگون ساخته و آن را به جای دو دسته به چهار دسته تقسیم کرده و مباحث استلزمات و اقتضاءات را، بر خلاف رویه مؤلفان دیگر که آن را در حوزه مباحث الفاظ می‌آورند، در قلمرو مسایل عقلی گنجانده است؛ لکن این دگرگونی، چیزی بیش از تغییر در نحوه دسته‌بندی همان مجموعه مسایل که در کتاب‌های اصولی سابق آمده، نیست و به جوهر و محتوای آن مسایل کاری ندارد. برای نمونه در مقدمات مسئله «ملازمه میان وجوب یک چیز و وجوب مقدمه آن»، نتوانسته از روی مسایلی پرده بردارد که از نظر فنی می‌باشد به عنوان مسایل اصولی در قلمرو ادله عقلی عرضه شوند. و به این ترتیب، دگرگونی به نما و ظاهر مسایل محدود شده و به ماهیت و حقیقت آنها راه نیافته است.

و باز آن که بحث‌های کتاب، چند و چونی همسان یا نزدیک به هم ندارند. این کتاب در برخی مباحث، گسترده و ژرفکاوانه بحث می‌کند و در برخی دیگر خلاصه و کوتاه؛ مثلاً تحقیق گسترده درباره «اعتبارات ماهیت» در بحث «مطلق و مقید»، و گسترده‌گی و درازگویی در مباحث «حسن و قبح عقلی» را بیینید؛ و همچنین گسترده‌گی همانند آن را در اثبات «جريان استصحاب در موارد شک در مقتضی»؛ بلکه میان بسیاری از مباحث این کتاب و بحث‌های کفایه - که بر اساس برنامه پس از آن قرار دارد - هماهنگی دیده نمی‌شود. دسته‌ای از مسایل، گسترده‌تر و ژرف‌تر از کفایه عرضه شده به گونه‌ای که جایی برای آموزش مجدد آن در کفایه باقی نمی‌گذارد؛ و پاره‌ای دیگر، کوتاه و یا ساده مطرح شده به گونه‌ای که کفایه می‌تواند بر آن بیفزاید، و یا در سطحی بالاتر به آن پردازد.

نتیجه آنکه، به نظر ما این جایگزینی باید به طور کامل باشد؛ و به جای مجموعه کتاب‌های درسی کنونی مجموعه دیگری قرار گیرد که با نگرشی واحد و نگاهی جامع، طراحی شده؛ بر پایه‌های مشترک استوار گشته و دارای سه دوره باشد. و این، همان کاری است که ما به یاری خدا و توفیق او، با رعایت نکات زیر، به انجام آن پرداخته‌ایم.

۱. هدفی که انجام آن را بر دوش این سه دوره گذاشته‌ایم و آنها را بر اساس آن هدف طراحی کرداییم، همان است که پیش‌تر به آن اشاره شد که دانش پژوه را به مرحله آمادگی برای درس خارج برساند؛ و او را آنگونه به ساختار کلی علم اصول آگاه سازد و آن چنان دقیق و ژرفکاوی در فهم دلایل و قواعد به او بدهد که بتواند مطالبی را که در بحث‌های خارج به او

عرضه می‌شود، به خوبی پردازش و تحلیل کند. از این رو، اهتمام ما بر آن بوده است که در این سه دوره، تازه‌ترین افکار و مطالبی را بیاوریم که علم اصول به آنها دست یافته است، بدون آنکه در بند صحیح بودن آنها باشیم. زیرا این آمادگی، متوقف بر فراگیری افکار صحیح نیست؛ بلکه با ممارست و بررسی فنی آن افکار به‌دست می‌آید؛ اگر چه هر جا با مشکل برنامه‌ای و آموزشی رو به رو نبودیم نظر درست را برگزیدیم. البته به‌این دلیل برخی دیدگاه‌های نوین نادرست را آورده‌ایم که بیان کامل دیدگاه درست، جز از راه طرح دیدگاه نادرست و بررسی و مناقشه آن میسر نبود و چون سطح آن دوره، گنجایش آن همه را نداشت تنها دیدگاه نادرست را آورديم؛ و ارایه دیدگاه نهایی درست را به دوره بعدی یا به بحث خارج واگذاشتیم. از این رو نمی‌توان از محتوای این دوره‌ها، به آرای نهایی ما پی‌برد؛ حتی اگر بیان دیدگاه به گونه‌ای باشد که بر پذیرش و گزینش آن دلالت کند.

۲. دوره‌های سه‌گانه، همگی یک شیوه و یک برنامه دارند؛ هر یک از آنها، همه علم اصول را در خود دارد؛ ولی چند و چون عرضه مطالب در هر یک با دیگری متفاوت و پلکانی است. بنابراین در دوره اول یا دوم، مقدار معینی از بحث در باره هر مسأله، به دانش‌پژوه ارایه می‌شود و بخش ناگفته آن تا زمان طرح همان مسأله در دوره بعدی، به تعویق می‌افتد. این تأخیر، یا بر این اساس است که توان فراگیری دانش‌پژوه، محدود است و نباید بیش از اندازه، بر او تحمیل کرد، و یا به این جهت است که بخش باقی مانده بحث، مبنی بر مطالب و نکاتی است که در مباحث اصولی

دیگری آمده که هنوز برای دانش پژوه بیان نشده است؛ پس این بخش از مسأله، به تأخیر می‌افتد تا آن نکات، بیان شود.

شایان توجه است که نه تنها عرضه مطالب در هر دوره نسبت به دوره پیش از آن، سیری تدریجی و صعودی دارد؛ بلکه در خود هر دوره نیز به سبب همان علل فنی، عرضه مطالب دارای سیری پلکانی است؛ دوره دوم، رفته رفته اوج می‌گیرد و سطح بخش دوم دوره سوم، بالاتر از بخش اول آن است زیرا دانش‌پژوه هر چه آموخته‌هایش بیشتر باشد از یک سو ذهنی ژرفکاوتر می‌شود و از دیگر سو آگاهی او نسبت به مطالب اصولی گسترده‌تر می‌گردد؛ و همین امر، او را آماده تحقیق بیشتر در باره نکات و ویژگی‌های مسائل دیگری می‌کند که به آن مطالب ارتباط دارد و بر آنها متوقف است.

۳. ما حتی در سطح دوره سوم هم لازم ندیدیم همه دلایلی که بر اثبات یک نظر وجود دارد بیاوریم؛ برای نمونه در رابطه با اثبات دو اصل «برائت» و «احتیاط» به گردآوری همه آیات و روایاتی که به آنها استدلال شده نپرداخته‌ایم. زیرا این گونه گردآوری، تنها در بحث خارج لازم است، و یا در نوشتاری که روی سخن‌ش با دانشمندان است و می‌خواهد نظریه پردازی کند؛ در این گونه موارد است که به ناگزیر باید کاوش و پی‌جویی کامل صورت گیرد ولی در کتاب‌های درسی مرحله سطح، چنانکه گذشت، هدفی جز آگاهی کلی و آمادگی نیست؛ بنابراین، در هر مسأله‌ای، آن ادله‌ای را بر گرفتیم که نتیجه‌ای فنی داشته و آن چه را که دستاورده فنی نداشته است، و انهادیم.

۴. ما از تعریف و مرزبندی مسایل اصولی به شکل قدیم، گذرا کرده‌ایم و مسایل نوظهور را بیان کرده، به آنها عناوین مناسب داده‌ایم. اما در باره تقسیم سنتی مسایل اصولی به دو گروه «مباحث الفاظ» و «ادله عقلی»، ما نیز راهی به جز دو گروه کردن آن ندیدیم؛ لکن با تبدیل آن دو گروه به «مباحث ادلہ» و «مباحث اصول عملی» آن را اصلاح کردیم؛ سپس گروه اول را در دو دسته «دلیل شرعی» و «دلیل عقلی» جای دادیم و کلام در باره دلیل شرعی را به «بحث در دلالت»، «بحث در سند» و «بحث در حجیت ظهور» تقسیم کردیم.

اینها همه به این جهت است که دسته‌بندی مسایل اصولی به روند واقعی استنباط و مراحلی که استنباط در عمل طی می‌کند نزدیک شود. یعنی همان‌طور که کار استنباط دو مرحله مترتب بر هم دارد که «ادله» و «اصول» است، علم اصول نیز به همین دو قسم تقسیم می‌شود؛ و همان‌گونه که فقیه در قلمرو ادلہ، گاهی به دلیل شرعی استناد می‌کند و گاهی به دلیل عقلی، علم اصول نیز یک جا از «ادله شرعی» و جایی دیگر از «ادله عقلی» بحث می‌کند؛ و چنانکه فقیه هنگام رو به رو شدن با دلیل شرعی در باره «دلالت» و «سند» و «جهت» آن سخن می‌گوید، علم اصول نیز این ابعاد سه‌گانه دلیل شرعی را به بحث می‌گذارد.

کوشش برای تطبیق و هماهنگ کردن دسته بندی قواعد در اصول با کار استنباط گاهی ممکن است از نظر فنی دستاوردهای نداشته باشد لکن از بعد تربیتی و آشنا کردن ذهن دانش پژوه با جایگاه‌های این قواعد اصولی در عملیات استنباط، دارای اهمیت است.

این دسته‌بندی بر دسته‌بندی دو تایی مشهور، برتری دارد و همچنین از دسته‌بندی چهار تایی که محقق اصفهانی ابداع کرده و کتاب اصول الفقه آن را در پیش گرفته، برتر است؛ زیرا در هر دو دسته‌بندی، مباحث «حجیت ظهور» و «حجیت سند» از بحث‌های دلالت جدا می‌شود، در حالی که در کار استنباط، این جهات سه‌گانه به یکدیگر همبسته و پیوسته‌اند. پس برای آنکه این دسته‌بندی به گونه‌ای باشد که قواعد اصولی را همساز با جایگاه‌های آن در کار استنباط به ذهن آورد، باید از روشی که گفتیم پیروی شود.

۵. ما در ارایه تک تک مسایل در این نوشتار توجه داشته‌ایم که از مطالب ساده شروع کرده و رفته به نکات پیچیده بررسیم؛ و مسایل را به تدریج بر اساس میزان پیچیدگی و ارتباط آنها با یکدیگر عرضه کنیم و کوشیده‌ایم مسائلهای را مطرح نکنیم مگر آن گاه که تمامی مطالبی را که در ساختن مفاهیم تصوری آن مساله نقش دارد، پیش‌تر به طور کامل بیان کرده باشیم و استدلال و بحث در هر مسائلهای را فقط به اندازه‌ای عرضه کنیم که مقدمات آن بدون نیاز به رجوع به مسایل بعدی روشن باشد.

همین امر گاهی ما را واداشته که نحوه چینش مسایل در یک دوره را در دوره دیگر بر هم زنیم. مثلاً در دوره دوم بحث «امتناع اجتماع امر و نهی» را پیش از بحث «ملازمه میان وجوب یک چیز و وجوب مقدمه آن» آورده‌ایم، در حالی که در دوره سوم کار را به عکس کرده‌ایم؛ زیرا بیان برخی نکات در مسئله وجوب غیری مقدمه، متوقف است بر فهم مسئله امتناع؛ مانند آنکه بخواهیم از قول به «وجوب غیری هر مقدمه‌ای» این نتیجه را به دست

آوریم که به سبب محال بودن اجتماع امر و نهی، حرمت مقدمه، ولو مقدمهٔ غیر موصل، ساقط می‌شود. چنانکه مناسب است طرح برخی از نکات، در مسئلهٔ امتناع، پس از آگاهی کامل از حال وجوب غیری باشد؛ مانند این نکته که «همان گونه که امر نفسی نمی‌تواند با نهی جمع شود، جمع شدن امر غیری با نهی نیز ممتنع است». بنابراین، چون در دو مین دوره ما به بیان ثمرةٔ بحث وجوب غیری پرداخته‌ایم، مناسب آن بود که وجوب غیری را پس از بحث امتناع بیاوریم؛ و از آن جهت که در سومین دوره، قرار داشتن اوامر غیری در قلمرو امتناع را مطرح کرده‌ایم، به جا بود که بحث امتناع را پس از بحث وجوب غیری مطرح کنیم رعایت این گونه نکته‌ها و نکته‌های مشابه دیگر سبب شده است که چینش مسائل در دو دوره با هم تفاوت پیدا کند.

۶. به نظر ما برای آنکه روش و برنامه‌ای را که طراحی کردہ‌ایم به سرانجام برسد، چند دوره‌ای بودن آن امری ضروری است؛ زیرا اگر تمام مطالبی که در سه دوره درباره یک مسئلهٔ آمده، در یک دوره عرضه شود، به یک باره باری بر دوش دانش‌پژوه گذارده می‌شود که بیش از توان اوست، و بخشی از آن مطالب، مبنی و متوقف بر مسائل دیگری است که هنوز برای دانش‌پژوه بیان نشده است. بلکه ما سه دوره بودن آن را نیز ضروری می‌دانیم، با آنکه به نظر می‌آید دورهٔ نخست، کم اهمیت باشد و شاید کسی که تازه آن را می‌بیند تصور کند که اصلاً به آن نیازی نیست؛ ولی این گونه نیست، زیرا ما پیش از آنکه دورهٔ استدلالی را که مشتمل بر نقض و ابرام است آغاز کنیم، ناچاریم دانش‌پژوه را با تصورات و مفاهیمی از مطالب و

قواعد اصولی آشنا و مجهز کنیم تا بتوانیم استدلال و نقض و ابرام درباره آن مسائل و مطالب اصولی را در دورهٔ استدلالی بگنجانیم. از این رو چنان دیدیم که دورهٔ اول را برای ارایه این تصورات و مفاهیم علمی بنگاریم، تا دانش‌پژوه پس از آموختن آن، معانی «ظهور تصوری و تصدیقی»، «اماره و اصل»، «منجزیت و معتبریت»، «جعل و مجعل»، «معنای اسمی و حرفی»، «حاکم و وارد»، «مخصص و قرینهٔ متصل و منفصل» و «اطلاق و عموم و تفاوت میان آن دو» را بداند و همچنین به معنای بسیاری از این گونه اصطلاحات و مقوله‌های اصولی که دورهٔ استدلالی همواره نیازمند به کارگیری آنهاست دست یابد. و دورهٔ دوم را به عنوان دورهٔ استدلالی - با استدلالی در خور این دوره - تدوین کنیم؛ و دورهٔ سوم، استدلال را در بالاترین حد مطرح کند که برای تحقق هدف آموزش مرحلهٔ سطح کافی است.

۷. هر چند هر دوره‌ای، همهٔ علم اصول و مباحثت آن را عرضه می‌کند، لکن با وجود این گاهی در یک دوره برخی از مسائل اصولی یا پاره‌ای نکات را بیان می‌کنیم که در دورهٔ بعدی دگر باره به آنها نخواهیم پرداخت؛ چرا که همان مقدار، نیاز مرحلهٔ سطح را بر آورده می‌سازد. بحث در بارهٔ «راه‌هایی که می‌توان از آنها برای اثبات سیرهٔ معصومان علیهم السلام استفاده کرد»، یکی از این نمونه‌هاست. ما در دورهٔ دوم برای اثبات چنین سیره‌هایی به بیان چهار راه پرداخته‌ایم و دلیلی ندیدیم که در دورهٔ سوم، همان بحث را دوباره تکرار کنیم.

ما تنها در صورتی تمامی مطالب مورد نیاز مرحله سطح، در باره یک مسأله، را در یک دوره گرد آورده‌ایم که یا مفاهیم و مفردات آن، آسان و فهمش برای دانش‌پژوهان آن دوره ممکن است؛ و یا نیاز مبرم به فهم کامل آن، در همان دوره، وجود دارد؛ زیرا فهم مجموعه‌ای از مسایل دیگر آن دوره به فهم کامل آن مسأله، وابسته است؛ و یا به هر دو جهت. چنانکه بحث «راههای اثبات سیره معاصر مخصوصاً علیهم السلام» هر دو جهت را دارد؛ از یک سو، بحثی عرفی و نزدیک به فهم است و دانش پژوه دوره دوم برای فraigیری کامل آن به ورزیدگی علمی بیشتری نیاز ندارد؛ و از سوی دیگر، این بحث، پایه و اساسی است برای فهم روش استدلال به سیره که همان دوره آن را برای اثبات «حجیت خبر ثقه» و «حجیت ظهور» و «حجیت اطمینان» به کار می‌برد.

۸. ما شیوه بیان و نگارش معمول در اصول را چندان تغییر ندادیم و در پی آن نبودیم که نگارش دوره‌های سه‌گانه به سبک عربی نوین باشد. فقط تا اندازه‌ای در دوره نخست به این کار پرداختیم؛ ولی در دوره دوم و سوم اهتمام ما بر آن بوده که عبارت درست و رسا باشد، و در صدد نبودیم که آن را به سبک نوین در آوریم؛ از این رو عبارت پردازی دو دوره بالاتر روی هم رفته به عبارت پردازی کتاب‌های استدلالی علم اصول، نزدیک است؛ گرچه به لحاظ درستی و روشنی و رسا بودنش با آنها تفاوت دارد. البته این، بدان جهت نیست که ما اهمیت آموختن شیوه‌های نگارش نوین به دانش‌پژوهان حوزوی را باور نداریم؛ بلکه دو نکته دیگر در کار بود که ما

رعايت آنها را مهم‌تر دانستیم:

یکی آنکه ما در پی آنیم که دانش‌پژوه به تدریج بتواند به کتب علمی اصولی موجود مراجعه کند و آنها را بفهمد. و این نمی‌شود مگر آن‌گاه که با زبانی نزدیک به زبان آن کتاب‌ها با او سخن بگوییم، و در این سه دوره، مطالب اصولی را با همان اصطلاحاتی بر او عرضه کنیم که آنها به کار برده‌اند؛ هر چند ساختار لفظی این اصطلاحات اشتباه باشد؛ زیرا اگر آن را با اسلوب‌های نوین بنگاریم و به جای اصطلاحات قدیمی جایگزین‌های مناسب قرار دهیم، پیوند دانش‌پژوه با منابع این علم و کتاب‌های آن قطع می‌گردد و مراجعته به آنها برایش مشکل می‌شود؛ و این امر مانع بزرگی در برابر رشد علمی او پدید خواهد آورد. بر این اساس به همان نگارش نوین دوره نخست اکتفا کردیم؛ و دانش‌پژوه را در دو دوره بالاتر به فضایی بردیم که زبان آن شبیه زبان معمول کتاب‌های اصول است.

دیگر آنکه کتاب‌های آموزشی اصول و فقه که به زبان عربی نوشته شده با تمامی کتاب‌های آموزشی علوم اجتماعی که به زبان عربی نگارش یافته تفاوت دارد؛ چرا که کتاب‌های اصول و فقه ویژه اهل یک زبان نیست و با آنکه به زبان عربی است، گذشته از عرب‌ها، فارسیان، هندیان، افغان‌ها و جز آنها از نژادهای گوناگون دیگر در گستره جهان اسلام نیز آن را می‌آموزند؛ و اینان ادبیات عربی خود را از کتاب‌های قدیمی می‌گیرند که توان کافی برای فهم زبان عربی به سبک نوین را به آنان نمی‌دهد. بنابراین تا اسلوب آموزش و تعلیم زبان عربی به آنان دستخوش تحول و اصلاح نشود به کارگیری شیوه نگارش جدید در کتاب‌های درسی اصول با مشکل رو به رو است.

۹. پیش‌تر گفته‌ایم که شیوه بیان، درست باشد و با روشنی و رسایی معنی را بفهماند ولی این بدان معنی نیست که مطالب از خود عبارات فهمیده شود؛ بلکه وضوح و درستی آن به گونه‌ای است که با آموختش آن نزد استاد متخصص می‌توان مطلب را از عبارت فهمید؛ زیرا انتظار نمی‌رود که کتاب آموزشی آسان‌تر از این باشد. آری ممکن است دانش پژوه تیزهوش در برخی موارد بتواند در محضر استاد به سرعت دوره اول را مرور کند، یا خودش آن را به تنهایی بخواند و در برخی نکات آن به استاد مراجعه کند؛ اما این یک استثناست و آموختش هر سه دوره برای همه لازم است.

این دوره‌های سه‌گانه در این ویژگی - یعنی درستی و رسایی بیان - با کتاب‌های درسی کنونی اصول متفاوت بوده و با شیوه‌های کتاب‌های آموزشی نوین همانگ است؛ زیرا سختی و پیچیدگی کتاب‌های درسی کنونی اصول، تنها به جهت عمق معنا و اندیشه نیست، بلکه الفاظ و عبارات آن نیز سخت و پیچیده است؛ از این رو معمولاً می‌بینیم پس از آنکه مدرس مطلب را برای دانش‌پژوه شرح می‌دهد، باز هم فهم عبارت سخت است و دانش‌پژوه احساس می‌کند که برای تطبیق مطلب بر تک تک جملات به کمک استاد نیاز دارد؛ و این را علتی نیست جز آنکه عبارت یا به جهت کوتاهی یا پیچیدگی ساختاری یا به هر دووجهت، رنگ معما به خود گرفته است در حالی که در برنامه‌های آموزشی امروزه جهان کتاب‌های درسی این دشواری‌ها را نداشته و دارای عباراتی رسانست. ما هم در این سه دوره همین روش را در پیش گرفته‌ایم و در نتیجه، عبارت رسا است و به خوبی

معنی را می‌فهماند به گونه‌ای که نه تنها دانش‌پژوه مراد عبارت را می‌فهمد بلکه هنگامی که استاد معنی را شرح می‌دهد، آن را منطبق بر عبارت می‌یابد و پیچیدگی و ابهامی در عبارت نمی‌بیند.

۱۰. مایل باز تأکید کنم که استناد به یک دیدگاه یا یک روش استدلال یا ایراد به یک دلیل در این سه بخش، دلیل بر آن نیست که ما واقعاً آن را پذیرفته‌ایم؛ چنانکه محتوای کامل دوره‌های سه‌گانه، وضع تفصیلی مباحث اصولی ما را نشان نمی‌دهد و به گستره کمی و کیفی آن نمی‌رسد. از این رو آنان که علاقمندند به مبانی واقعی ما در اصول، و نظریه‌ها و اسلوب‌های استدلال ما با همه ابعاد آن آگاه شوند، باید به «بحوث فی علم الاصول» مراجعه کنند.

در پایان توجه دانش‌پژوهان گرامی که این دوره‌های سه‌گانه برای آنان فراهم شده، و نیز توجه استاد بزرگوارشان را به رهنمودی چند به شرح زیر جلب می‌کنیم:

۱. کسی که صلاحیت تدریس کفايه را دارد می‌تواند هر سه دوره را تدریس کند؛ همان گونه که استاد توانای بر تدریس معالم می‌تواند دوره اول را تدریس کند و مدرس توانای بر تدریس اصول الفقه بدون تردید می‌تواند دوره دوم را تدریس کند چه رسید به دوره اول.

۲. دانش‌پژوهان دوره سوم بهتر است پیش از درس هر مسئله، همان مسئله را از دوره پیشین مطالعه کنند؛ زیرا این کار به آنان کمک می‌کند که زودتر درس جدید را - که غالباً بخشی از آن فشرده و خلاصه همان مطالب دوره پیشین است - بفهمند؛ همان گونه که بهتر است کسی که به تدریس

اینک از خداوند منزه و متعال درخواست می‌کنیم که این کار را به لطف خود پذیرید و دانش پژوهان و فرزندان عزیز ما در حوزه‌های علمیه را از آن بهره‌مند سازد و در روزی که نه مال به کار آید و نه فرزندان مگر آن کس که با دلی پاک به نزد خداوند آید، ما را از آن بهره‌مند گرداند.

وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَا حُوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
نجف اشرف
محمد باقر صدر
۱۸ ربیع الاول ۱۳۹۷ هجری

دوره دوم می‌پردازد هنگام آماده کردن بحث، همان مبحث از دوره سوم را مطالعه کند؛ زیرا این کار نگرشی روشن‌تر به مطلبی که می‌خواهد تدریس کند، به او می‌دهد.

۳. مطالعه «المعالم الجديدة فی الأصول» برای دانش پژوهان دوره اول مناسب است؛ زیرا این دوره، فشرده‌ای از «المعالم الجديدة» است همراه با برخی اصلاحات و تغیرات. تفاوت این دو کتاب در این است که ما در تدوین «المعالم الجديدة» علاقمندان یادگیری اصول - از غیر طلاب - را نیز در نظر داشته و کوشیده‌ایم مطالب را به گونه‌ای بیان کنیم که آنان بتوانند از خود کتاب و بدون کمک استاد آن را بفهمند و لکن دوره اول را تنها ویژه دانش‌پژوهان این علم نگاشته‌ایم که از راه آموزش آن را فرا می‌گیرند.

۴. برای دانش‌پژوه سودمند است که در خلال بحث، از برخی کتاب‌های قدیمی مانند «أصول الفقه» و «کفایه» به عنوان مرجع استفاده کند؛ و از آن جا که روش طرح مباحث آنها با این سه دوره تفاوت دارد، امید است که مدرسان دوره سوم شاگردان‌شان را به جایگاه مسائله‌ای که آن را تدریس می‌کنند و نشانی آن در کتاب «أصول الفقه» و «کفایه» آگاه کنند؛ زیرا این کار بردامنه معلومات دانش‌پژوه می‌افزاید و به رشد علمی او شتاب می‌بخشد.

۵. سزاوار است دانش‌پژوه بکوشد آن چه را استاد بیان می‌کند به طور کامل فraigیرد و آن را بنویسد تا ملکه نویسنده‌گی علمی در او رشد کند و اصطلاحات، زبان و اندیشه‌های علم اصول در ذهنش جای‌گیر شود و آمادگی بیشتری برای نگارش بحث‌های خارج در آینده پیدا کند.

بخش يکم

مباحث مقدماتی

❖ فصل نخست: معرفی علم اصول

❖ فصل دوم: جواز استنباط

❖ فصل سوم: حکم شرعی و اقسام آن

فصل اول) معرفی علم اصول

مقدمه

انسانی که به خدا ایمان دارد، به شریعت اسلام پایبند است و می‌داند به حکم بندگی باید گوش به فرمان خداوند متعال باشد؛ چنین انسانی باید رفتار خود را در همه امور زندگی، با شریعت اسلام هماهنگ سازد و آن گونه عمل کند که دین از او می‌خواهد. از این رو بر او لازم است که بداند وظیفه و تکلیفش از منظر دین چیست و در هر رویدادی چگونه باید رفتار کند.

بنابراین چنانچه تمام احکام دین برای همگان، کاملاً روشن بود، هر کس می‌توانست به آسانی وظیفه خود را در هر رویدادی تشخیص دهد؛ و به طبع، نیازی به بحث علمی و تحقیقات گسترده نبود؛ لکن عوامل گوناگونی که دوری از دوران تشریع یکی از آنهاست، ابهامات و پیچیدگی‌هایی در فهم احکام پدید آورده و دسترسی به بسیاری از احکام دین را بدون بررسی و کاوش علمی ناممکن ساخته است. بنابراین لازم بود علمی وضع شود که این ابهامات را بزداید و وظیفه انسان را در هر رویدادی با دلیل بیان کند.

برای تحقق این هدف مهم «علم فقه» پدید آمد. علم فقه، عهده‌دار بیان استدلالی وظایف شرعی است و کار فقیه آن است که به کمک این علم،